



دکتر فریدون سیامک‌نژاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از برخورد احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد، یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم، هم‌اشار می‌تواند تداعی‌کننده مسأله یا احیاناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کار کردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد. بنابراین، تصمیم گرفتم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنم. مطالبی که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

یادداشت ۱

دو عدد کرم آرایشی را نشان داد و پرسید که به چه دردی می‌خورد؟

ترکی نوشته بود و ظاهراً از ترکیه خریده بود. گفتم که باید از کسی بپرسد که ترکی بلد است! با خونسردی گفت: از راهنمای تور مسافرتی که با او به ترکیه رفته است، می‌پرسد.

سؤال کردم: محصولی را که نمی‌دانید چیست؟ برای چی خریده‌اید؟

باز هم با خونسردی گفت: دارو که نیست. کرم آرایشی است!

به ایشان تذکر دادم که این کرم هم اگر درست و به‌جا مصرف نشود، می‌تواند مشکل‌ساز باشد.

خودش گفت: آقای دکتر، این سفرهای چشم‌هم‌چشمی، چه کارها که نمی‌کند! دسته‌گل دخترم است که به آب داده است!

یادداشت ۲

دستش را که نشانم داد، دیدم بدجوری باد کرده است. سؤال کردم که چه شده؟ پاسخ داد: رفته بودیم باغ یکی از دوستان، موقع ناهار خوردن، زنبوری آمد و روی دستم نشست و این طوری مرا نیش زد!

یک پماد برای برطرف شدن التهاب دستش دادم و تعدادی قرص آنتی‌هیستامین برای جلوگیری از حساسیت ناشی از نیش زنبور. وقتی داشت خارج می‌شد، خطابش کردم و به شوخی گفتم: خیلی شانس آوردی!

پرسید: چه طور مگر؟

جواب دادم: اگر زنبوره همراه با نیش زدن دست شما، خودش هم «نیشش» را باز کرده بود، دیگر این دست برایت دست نمی‌شد!

یادداشت ۳

درست نمی‌توانست صحبت کند. با دست و سر اشاره‌هایی داشت که خیلی متوجه نشدم چی می‌خواهد. چون فرد نسبتاً مسنی هم بود، مشکل می‌شد متوجه مقصودش شد!

البته سعی کردم که با چند سؤال متوجه مقصودش شوم که تلاشم خیلی ثمربخش نبود، ولی تا حدودی فهمیدم که مشکل گلودرد دارد و ظاهراً شدیداً سرماخورده است.

بالاخره در کیفیتش را باز کرد و با کمی واریسی، یک یادداشت مچاله شده از داخل آن درآورد و به‌طرف من دراز کرد.

یادداشت را گرفتم و خواندم که نوشته بود:

قورس یا شربت برای جلوگیری از غلط‌گلو!

یادداشت ۴

مسأله پول خرد ظاهراً برای تمام حرفه‌هایی که به‌طور مستقیم با مردم سروکار دارند، مشکل است. معمولاً کنار صندوق به فراخور کار و حرفه، چیزهایی گذاشته می‌شود که هم کار پول خرد را می‌کند و هم کار مردم را راه می‌اندازد.

دارویش را که دادم، دست کرد توی جیبش و یک اسکناس ده هزار تومانی درآورد و به‌سویم دراز کرد. باقی پول را به ایشان دادم و به جای پول خرد، دو عدد چسب زخم به‌سویم دراز کردم. چسب

از نظر روانی راضی شود و هم من خلاف پاسخ نداده باشم!

یادداشت ۶

مجسمه «بُز بالدار»، مجسمه‌ای برنزی مربوط به دوره هخامنشی است که در بخش مربوط به ایران موزه «لوور پاریس» نگهداری می‌شود. کارخانه داروسازی آریا، برای نشان دادن علاقه شدید سرمایه‌گذارانش به ایران و ایرانی، از مجسمه «بُز بالدار» به‌عنوان آرم شرکت استفاده کرده است. خانم نسبتاً مسنی، کیسه داروهایش را روی پیش‌خوان داروخانه خالی کرد و گفت: از هر کدام این‌ها دو برگ بدهید. بالافاصله هم ادامه داد که داروی فشارخونم از آن «بُزی»ها باشد. اول متوجه حرفش نشدم. کمی که دقت کردم، فهمیدم که قرص آملودیپین کارخانه آریا می‌خواهد.

زخم را گرفت و گفت: شما هم فهمیدید؟
پرسیدم: چی رو؟
گفت: این که ما بدجوری از روزگار زخم خورده‌ایم
که شما هم به ما چسب زخم دادی؟!

یادداشت ۵

اگر کورتیکواستروئیدهای تزریقی به جا تجویز شوند، بسیار خوب و تأثیرگذار هستند. ولی بعضی از بیماران با شنیدن کورتون، از جا می‌پرند و انگاری که جن دیده‌اند!
علت اصلی آن هم حرف‌های اشتباهی است که بین مردم رد و بدل می‌شود و بیشتر حرف‌های به اصطلاح خاله‌پیرزنگی است. اکثراً هم وقتی نسخه‌شان آمپول دارد، سؤال می‌کنند که آمپول برای چیست؟
بنابراین، در مقابل سؤال آن‌ها، طوری پاسخ می‌دهم که نه سیخ بسوزد و نه کباب! هم مریض

